

گنگول معرفت

کلمات معروضات [۵]

«خليفة الله»

مؤلف و لکڑاؤنڈ: رضا خوش نخت

ناشر: موت

فهرست اجمالی موضوعات

۵	فهرست اجمالی موضوعات
۹	مقدمه
۱۱	خلافت سوم
۳۱	بخش سی و هفتم - شخصیت علی بن ابیطالب (ع)
۳۳	فصل یکم - امیرالمومنین علی (ع) خلیفه‌الله و نهج‌البلاغه
۴۴	فصل دوم - نهج‌البلاغه یا سخن‌رمانی‌ها
۶۳	بخش سی و نهم - حقیقت حیات و حیات متألّهانه انسان
۶۵	فصل یکم - حقیقت حیات
۸۳	فصل دوم - حیات متألّهانه و تعریف ال‌عالم منطقی انسان
۹۷	فصل سوم - راه‌های متنوع برای شهود برتعالیه بیشتر
۱۰۷	فصل چهارم - زندگی و مرگ حقیقی از نگاه قرآن و حدیث
۱۱۸	فصل پنجم - نور مطلق هستی و سابقه و لاحقۀ اعمال انسان
۱۲۸	فصل ششم - معیت، تکلم و بصیرت ویژه خدا نسبت به متألّهان
۱۴۶	بخش چهارم - خلیفه‌الله
۱۴۸	فصل یکم - خلافت منتهای صیوررت و هجرت
۱۵۹	فصل دوم - خلق آدم از یدین و جمعیت اسماء و مستحق خلافت
۱۶۴	فصل سوم - معنی خلیفه‌الله در غزل خواجه حافظ
۲۱۵	فصل چهارم - مراتب انسان و عوالم جبروت، ملکوت و ناسوت
۲۲۱	فصل پنجم - خلافت انسان و عدم استعداد ملانک برای خلافت
۲۶۰	فصل ششم - شئون و برکات وجودی خلیفه‌الله
۲۷۰	فصل هفتم - سیره معرفتی آدم (ع) خلیفه‌الله و مقام خلافت
۲۹۸	بخش پنجم و یکم - حقیقت محمدی

۳۰۰	خلافت تام به اصالت حقیقت محمدی (ص) مظهر حقیقی اسم الله
۳۰۲	فصل یکم- منزل عدم آلاء و فراغ از بلا از مرتبه محمدی (ص)
۳۱۴	فصل دوم- معرفت و شناخت منزل سر صدق از مراتب محمدی
۳۳۷	فصل سوم- اشتراک با حق در تقدیر از مرتبه محمدی
۳۷۲	بخش چهل و دوم- کمال
۳۷۴	فصل یکم- انسان کامل و حقیقت قرآن
۳۸۰	فصل دوم- کمال انسان از نظر دین
۳۸۲	فصل سوم- تکامل انسان، مقصد نهایی قرآن
۳۸۷	فصل چهارم- مدیرات امر الهی، شاگردان انسان کامل
۳۹۵	فصل پنجم- کمال انسان خلافت است و هر رسولی خلیفه نیست
۳۹۹	فصل ششم- انسان کامل کتاب جامع و کامل
۴۳۷	فصل هفتم- اندک جامع و غیر جامع و مقامات انسان کامل
۴۴۲	فصل هشتم- انسان کامل کون جامع است
۴۵۲	فصل نهم- سعادت دنیوی و مقتضای دولت سرمدی
۴۶۵	فصل دهم- مراتب و مقام خلفای روی زمین
۴۷۶	فصل یازدهم- تمیز کجاست و عارف کیست؟
۴۸۰	فصل دوازدهم- مراتب سر بر روی انسان تبهکار
۴۹۲	بخش چهل و سوم- در بیان وقت
۴۹۴	فصل یکم- حقیقت وقت
۵۰۴	فصل دوم- در اسرار وقت
۵۱۰	فصل سوم- عوالم سهگانه و اعتبار او و آخرت نماز
۵۱۴	بخش چهل و چهارم- عهدهای خدا با انسان
۵۱۶	فصل یکم- حج یادآوری عهد خداوندی
۵۳۹	فصل دوم- عهدهای خدا و انسان
۵۷۰	بخش چهل و پنجم- در بیان ذکر
۵۷۲	فصل یکم- پرتوی تفسیری از آیه «فَاذْكُرُونِي أَنْذُرَكُمْ»
۵۸۷	فصل دوم- در بیان احتیاج به ذکر
۵۹۰	فصل سوم- کیفیت ذکر گفتن و شرایط و آداب آن
۶۰۴	شرح اصطلاحات و تعبیرات عرفانی
۶۰۶	شرح اصطلاحات و تعبیرات عرفانی
۷۵۲	فهارس
۷۵۴	فهرست اصطلاحات و تعبیرات عرفانی شرح شده مجموعه

۷۶۰	فهرست آیات
۷۷۰	فهرست کتب مجموعه کشکول معرفت
۷۷۸	فهرست منابع
۷۸۴	فهرست آدرس منابع در مجموعه حاضر
۷۸۸	فهرست تفصیلی موضوعات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ
 سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَمْوِيِّينَ، سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ مَوْلَانَا الْحُجَّةَ بْنَ
 الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

خلافت امامی

در آیات مربوط به آفرینش انسان، در چند مورد، این مطلب آمده است که خداوند به فرشتگان فرمود: همین که آفرینش انسان به پایان رسید و در او از روح خویش دمیدم، بر او سجده برید. ولی در سورة بقره با تفصیل و جزای ماجرای خلقت انسان بیان شده و در آن، گفتار فرشتگان درباره آفرینش انسان آمده است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ

بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ^۱ (او به یاد آر! زمانی را که پروردگار تو [ای پیامبر] به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه‌ای قرار خواهم داد. آنان گفتند: آیا در آن کسی را قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند، درحالی که ما تو را تقدیس می‌کنیم و تسبیح می‌گوییم؟ خدا فرمود: من چیزی میدانم که شما نمی‌دانید. سپس به آدم همه «اسما» را آموخت؛ بعد آن‌ها را بر فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «از نام‌های ایشان خبر دهید اگر راست گویانید. گفتند: تو منزه‌ای، مادانسی نداریم جر آنچه خود به ما آموخته‌ای، همانا تویی دانای حکیم. به آدم فرمود: آنان را از نام‌ها بیا گاهان؛ و چون آدم آنان را از آن نام‌ها باخبر ساخت، خدا به فرشتگان فرمود: آیا به شما نگفته بودم که من پنهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و نیز آنچه را آشکار و پنهان می‌کردید؟).

آنچه در این آیه مورد توجه است، همان جمله اول است؛ یعنی جمله ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲

مفهوم خلف

خلافت از ریشه خلف به معنای «پشت سر گرفته شده است. معنای «فعلی» آن، پشت سر آمدن و لازمه آن، جانشین شدن است. در فارسی کریم، به همین معنا الفاظی از همین خانواده به کاررفته است؛ هم دربارهٔ او و هم در انسان و هم دربارهٔ انسان‌ها. ازجمله در مورد انسان می‌فرماید:

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا﴾^۳ «پس از آنان، جانشینان ناشایسته‌ای روی کارآمدند که نماز را تباه

۱- سورة مريم، آیه ۹۵.

۲- سورة بقره، آیه ۳۰.

۳- سورة بقره، آیه ۳۰.

و از شهوات پیروی کردند و به زودی [مجازات] گمراهی خود را خواهند دید». ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ...﴾^۱ «پس از آنان، جانشینانی جای آن‌ها را گرفتند که وارث کتاب شدند».

خلف یعنی نسل پس از نسلی. در کاربردهای عادی نیز می‌گوییم: خلفاً عن سلف؛ «نسلی از پس نسلی». این واژه درباره اشیا نیز به کار رفته است: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَعْلَى اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾^۲ «او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرارداد برای کسانی که بخواهند پند گیرند یا شکر رزق را».

و چه بسا ﴿الْإِنْتِلَافَ - اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ﴾ که در موارد بسیاری از قرآن ذکر شده، به همین معنا باشد کلاً از لاف، به معنای «پی‌درپی درآمدن» در موارد بسیار به کار می‌رود، در اول «ریارت جاهه» نیز در خطاب به امامان معصوم علیهم‌السلام می‌گوییم: «و مختلف الملاک»؛ یعنی «سما از خاندانی هستید که فرشتگان نزد شما رفت‌وآمد می‌کنند».

به هر حال، اصل معنای خلافت همین نخستین چیزی جای چیز دیگر است. در محسوسات این معنا روشن است. غالباً الفاظ در ابتدا در موارد حسی به کار رفته و می‌توان گفت برای معانی حسی وضع شده است. سپس به تدریج بنا بر احتیاج بشر به درک مفاهیم اعتباری و معنوی، همان الفاظ وضع شده در مورد حسیات، در امور اعتباری و معنوی نیز به کار رفته است. در افعال و صفات خدا نیز مثلاً مفهوم علو ابتدا برای علو حسی وضع شده، سپس در علو اعتباری به کار رفته است و بعد در علو حقیقی و معنوی خدا بر مخلوقات. خلافت نیز نخست برای جانشینی حسی وضع شده و سپس در امور اعتباری به کار رفته است؛ یعنی کسی که مقام

۱- سورة اعراف، آیه ۱۹۶.

۲- سورة فرقان، آیه ۶۲.

اعتباری دارد، کسی را جانشین خود می‌کند و در اینجا دیگر وحدت مکان لزومی ندارد؛ اما مسئله اختلاف زمان مطرح است. گاهی نیز این وسیع‌تر در نظر گرفته می‌شود و خلافت در امور حقیقی معنوی به کار می‌رود؛ مانند مقام خداوند بزرگ که در اینجا دیگر مسئله زمان هم مطرح نیست و در مورد او - جل جلال - نمی‌توان گفت: زمانی مقامی داشته و بعد آن را به دیگری واگذارده است. در اینجا نوعی رابطه تکوینی ویژه بین خدا و برخی مخلوقات وجود دارد؛ مخلوقاتی که مقامشان چندان عالی است که گویا در مرز مقام وجوبی قرار گرفته‌اند؛ چنانکه در دعا آمده است: لا فرقَ بینک و بینهم الا انهم عبادک و خلقتک؛ «میان تو و آنان فرقی نیست جز آن که آنان بندگان و آفریدگان تو‌اند». کارهایی که خدا می‌کند از آنان بسیار فراتر است. با این فرق که کارهای خدا استقلالی است و آنها با کمک و اذن خدا داراها^۱ انجا می‌دهند؛ در مورد اینان تعبیر می‌شود که خلیفه خدایند.

منظور از خلیفه در آیه مذکور چیست؟

در قرآن کلمه خلیفه و جمع آن خلّاء و خلّائف، در موارد بسیار به کاررفته است در مورد کلمه مفرد خلیفه:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱ «و یاد کن از هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من روی زمین جانشینی قرار خواهم داد».

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^۲ «ای داوود! راستی که ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن».

۱- سورة بقره، آیه ۳۰.

۲- سورة ص، آیه ۲۶.

و در بقیه موارد، آیات درباره انسان‌هایی است که خلفاء و یا خلافت نامیده شده‌اند.

در مورد خلافت حضرت داوود علیه السلام وقتی آیه را بررسی می‌کنیم پیداست که خلافت از سوی خداست؛ هم جاعل خلافت و هم مستخلف عنه خداست.

در خلافت اعتباری و حقیقی ماورای طبیعی چند چیز باید لحاظ شود:

۱- خالف یا مستخلف: (کسی که جای دیگری را می‌گیرد: اگر خود جای دیگری را گیرد «خالف» و اگر کسی او را بگمارد، «مستخلف» است).

۲- مخاوف یا مستخلف عنه: کسی که جای او گرفته شده است.

۳- مستخلف: آن که کسی را جای دیگری می‌گمارد.

۴- مستخلف فیه: مکان یا کاری که مورد خلافت قرار می‌گیرد. مثلاً در آیه مورد بحث ما، ارض مسخرفه است.

حال ببینیم در آیه ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾^۱ که داود خلیفه و مستخلف خداست، مستخلف عنه کیست؟ حضرت داوود خلیفه کیست و نیز مستخلف فیه چیست؟

این مطلب با توجه به آیه ذیل روشن می‌شود:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۲ «ای داوود! راسی کن، و او را در زمین خلیفه قرار دادیم، پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه سازد».

حال که خلیفه شدی بین مردم به حق قضاوت کن. پس مستخلف فیه قضاوت است. این کار نیابت از چه کسانی است؟ آیا از انسان‌های پیش از داوود یا حاکم قبل از وی یا از خدا؟

۱- سوره ص، آیه ۲۶.

۲- سوره ص، آیه ۲۶.

کسانی که با بینش اسلامی آشنايند می‌دانند که از دیدگاه اسلام، حکمت از آن خداست: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾^۱ حکم تنها از آن خداست و هر کس بخواهد حکومت حقّی داشته باشد باید از سوی خدا منصوب شده باشد. پس کسی که از سوی خدا نصب شود، طبعاً خلیفه خداست.

این چه نوع خلافتی است؟ پاسخ آن است که این خلافتی است در یک امر تشریعی، جعلی و اعتباری. قاضی بودن یک مقام تکوینی نیست، بلکه تشریعی است؛ گویا به شخص باید لیاقت قضاوت داشته باشد.

پس، مسلم است که خلافت در این آیه، خلافت از سوی خدا و تشریعی است. آیا داوود خلافت تدریجی هم داشته است؟ از این آیه چیزی بر نمی‌آید؛ گرچه نفی هم نمی‌شود. مسلم است و همان منشأ خلافت تشریعی هم شده، ولی آیه بیانی ندارد، یا دست کم ما نمی‌توانیم از آن چنین استفاده کنیم.

انسان جانشین چه کسی؟

«خلفاء» و «خلائف» که در سایر موارد از سوی خدا به انسان‌ها گفته شده است به چه معناست؟ آیا جانشین خدايند یا جانشین کسان ديگر؟ برخی گفته‌اند همه این موارد خلافت از خداست. ولی با دقت در این آیه به این نتیجه می‌رسیم که منظور در این موارد، خلافت و جانشینی به جای کشتگان است. شواهد تعیین کننده‌ای نیز پیدا می‌شود؛ مثلاً می‌فرماید: ﴿أَذْرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ﴾^۲ «و به یاد آورید هنگامی که شمارا جانشینان قوم نوح قرار داد».

در مواردی نیز تعبیر ﴿يَسْتَخْلِفُكُمْ﴾^۳ «شمارا در زمین جانشینان سازد» و در موردی ديگر ﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۴ «اگر بخواهد شمارا

۱- سورة يوسف، آیه ۴۰.

۲- سورة نوح، آیه ۶۹.

۳- سورة اعراف، آیه ۱۲۹.

می‌برد و خلق تازه‌ای می‌آورد» (که به معنای یستخلف می‌باشد) آمده است. به هر حال به نظر می‌رسد که در این موارد منظور، جانشینی انسان‌هاست؛ مخصوصاً انسان‌هایی که غالباً عاصی بوده‌اند؛ پس به معنای جانشینی خدا نیست، بلکه جانشینی به جای گذشتگان است.

برخی دربارهٔ آیه پیشین ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ که دربارهٔ حضرت آدم است، نیز گفته‌اند که در اینجا هم خلافت از گذشتگان است؛ یعنی پیش از آدم روی زمین موجوداتی بوده است، یا انسان‌هایی که منقرض شده‌اند، یا چیزهایی مانند انسان که در برخی روایات نسناس نامیده شده‌اند یا جن و یا چیزهای دیگر و از یک خدا می‌فرماید به جای آن‌ها آدم را آوردم. پس این خلافت، یعنی جانشینی آن به جای مخلوقات قبل از او. شاهد هم می‌آورند که فرشتگان گفتند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ...﴾ چون فرشتگان آن موجودات قبل را دیده بودند که فساد و خونریزی می‌کرده‌اند، گفتند: آیا باز می‌خواهی موجودی خلق کنی که افساد کند؟ به نظر می‌رسد که این وجه، صحیح نیست و منظور، خلافت الهی است؛ زیرا:

اولاً، همین که خدا به فرشتگان می‌فرماید: مرا خدایه قرار خواهم داد، بی‌آنکه بگوید خلیفه از طرف چه کسی و یا چه کسانی، خود این مورد دارد که خلافت از خود «من» (خدا)، می‌باشد. اگر حاکمی اعلام کند من جانشینی تعیین خواهم کرد، آنچه در ابتدا به ذهن می‌آید این است که به جای خود، ندیده تعیین می‌کند.

گذشته از این، می‌خواهد مطالبی برای فرشتگان بیان کند که برای دریافت امر سجده آماده شوند. هنگامی که خدا می‌خواهد به فرشتگان بگوید در نظر دارم موجودی بیافرینم، قاعدتاً باید آن را معرفی کند که این موجود چیست یا اشاره کند که چرا باید آن‌ها برای او سجده کنند. مناسب مقام، معرفی و فراهم آوردن

زمینه اطاعت امر است، پس مناسب است بگوید: موجودی خلق خواهم کرد که خلیفه خود من است و شما باید بر او سجده کنید. اگر تنها بگوید که موجودی است که جای دیگران را می گیرد، گفتن ندارد. این وجهی است که جانشینی خدا را اثبات می کند.

ثانیاً، هنگامی که خدا می فرماید می خواهم موجودی بیافرینم که خلیفه من است، فرشتگان می گویند: آیا کسی را خلیفه می کنی که افساد و خونریزی خواهد کرد، (رحالی که ما تو را تسبیح و تقدیس می کنیم؟ این یک درخواست مؤدبانه است. مگر از اینکه بهتر است ما را خلیفه کنی و نه موجودی خونریز را. از جملات بعدی که خدا به آنها فرماید: ﴿أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ «راست می گوید اسم های این ها را به من خبر دهید»، می توان دریافت که فرشتگان ادعای داشته اند که قابل صدق و کذب بوده است. ﴿إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ یعنی چه آنها را چه چیز اگر صادق اند، جواب دهند؟ ظاهراً آنچه فرشتگان را مجاب کرد همان رد که دانستند آدم دانشی دارد که آنها ندارند؛ پس معلوم می شود که آنان ادعا داشتند که لایق ترند. اینک به نتیجه نهایی می رسیم: اگر صرفاً مسئله جانشینی است — به جای کسی بود (و نه جانشینی خدا)، دیگر چه نیازی بود به اینکه فرشتگان بر لیاقت خود تأکید کنند؟ آنها که مزاحم انسان نیستند و آنها نیز آفریده خدا هستند. پس آنان به رسیدن به مقام ارجمندی طمع داشتند و این چیزی جز خلاف بهی می تواند باشد.

مَلَکِ خِلَافَت

مَلَکِ تفویض خلافت الهی خدا به آدم، چه بود؟ از آیات قرآن درمی یابیم که مَلَکِ، «علم به اسما» بود. اما آیا فرشتگان هیچ یک از این اسما را نمی دانستند یا

برخی را می‌دانستند؟ ﴿كُلُّهَا﴾ در آیه، خاکی از آن است که همه را نمی‌دانستند؛ ولی برخی از اسما را می‌دانستند. اگر اسما، اسمای خدا باشد بیگمان فرشتگان نام‌های خدا را می‌دانستند و تسبیح و تقدیس آن‌ها گواه این مطلب است. دست‌کم اسم ستوح و قدوس را می‌دانستند. شاید بتوان گفت: ملاک خلافت، جامعیت بین اسما است؛ یعنی موجودی لایق خلافت است که همه اسما را بداند.

[[اجمالاً می‌توان گفت: وقتی خدا مستخلف و در همان حال مستخلف عنه باشد، خلیفه باید کارهای خدایی کند؛ در آنچه مربوط به حوزه خلافت اوست، علم داشته باشد؛ باید خدا، صفات الهی و نیز مخلوقات او را بشناسد تا بداند وظیفه‌اش را نسبت به آنان چگونه انجام دهد.]]

چه‌بسا این وجه که گفته شد، بتواند تأیید کند که مراد از اسما، هم اسمای خدا و هم مخلوقات است.

آیا درجه علمی حضرت آدم - دست‌کم جامع کاملی بود که از سوی خدا به آدم اعطا شد و او را صالح مقام خلافت کرد - در همین عالم مادی یا در عالمی دیگر بود و آیا بالفعل به وی داده شد یا آن‌که تنها استعداد آن به او تفویض گردید؟ نمی‌توان پاسخ قطعی به این پرسش‌ها داد. احتمالاً می‌توان ادعا کرد که مناسب حکم و موضوع، خلافت مطلق است، قاعده این است که به همه اسما و صفات خدا علم داشته باشد تا بتواند خلیفه‌ای کامل برای او و نیز عالم به همه مخلوقات باشد؛ و این وجه، جمع بین دودسته روایتی است که یکی ناظر به اسمای خدا و دیگری مخلوقات می‌باشد.

خلافت الهی، ویژه آدم یا همه انسان‌ها

آیا این خلافت ویژه حضرت آدم است یا در انسان‌های دیگر نیز ممکن است؟

آیه دلالتی بر انحصار در حضرت آدم ندارد و شاید بتوان از جمله ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا

مَنْ يُفْسِدُ... ﴿۱﴾ که فرشتگان گفتند و از پاسخ خدا بهره برد که خلافت منحصر به آدم نبوده است؛ زیرا فساد و افساد در مورد حضرت آدم که معصوم بود، مطرح نبود و جا داشت که پاسخ داده شود: آدم، افساد و خونریزی نمی‌کند. اما این که همه انسان‌ها این مقام را داده باشند، گمان نمی‌رود کسی با مبانی اسلامی آشنا باشد، چنین چیزی بگوید. مقام خلافتی که حتی فرشتگان لایق احراز آن نبودند، چگونه ممکن است به انسان‌های بسیار پلید و شرور برسد؟ تنها، کسانی چون انبیا و امامان معصوم علیهم‌السلام می‌توانند چنین مقامی داشته باشند. گواه عبارتی است که در زیارت‌نامه مانند زیارت جامعه می‌خوانیم: و رضیکم خلفاء فی ارضه؛ «شمارا جانشینان در زمین قرار داد».

پس اجماعاً می‌توان گفت: خلافت خدا، منحصر به حضرت آدم نیست و در میان نوع انسان، افراد دیگری یافت می‌شوند که به آن مقام می‌رسند؛ به یک شرط و آن هم «علم به سما» است. [۱]

و اما این که چه کسانی چنین علم داشته‌اند، می‌توان از برخی شواهد و قرائن دریافت که امامان معصوم علیهم‌السلام دانشی برتر از دانشی که ما تصور می‌کنیم، داشته‌اند. همه دانش‌ها (علم الکتاب کتاب) نزد ائمه ما بوده است. در تفاسیر روایی، آیه شریفه ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ کتاب به امیر مؤمنان و امامان معصوم علیهم‌السلام تفسیر شده است.

نکته دیگر درباره آیه مورد بحث این است که غرض اصلی افرینش انسان، تحقق خلافت الهی روی زمین بوده است. اما از آنجاکه خلفای خداوند، غیر حضرت آدم، از نسل ایشان بودند، می‌بایست قانون توالد و تناسل بر بشر حاکم می‌شد و افراد بسیاری به وجود می‌آمدند تا صالحان از میان آنان به مقام خلافت برسند.